

رضی‌الدین نیشابوری

ابوالفضل وزیرنژاد

مدرس دانشگاه آزاد اسلامی واحد مشهد

مقدمه

این مقاله مشتمل است بر معرفی کوتاهی از جغرافیا و تاریخ نیشابور و سپس شرح احوال رضی‌الدین نیشابوری، از سراینندگان روزگار ایلک‌خانیان و از ستایش‌گران این خاندان. و نیز معرفی مختصری از این سلسله و جایگاه فرمانروایی آنان، که ممدوحان رضی‌الدین نیشابوری بودند. پس از آن به جایگاه رضی‌الدین در ادب و استادان و شاگردان او و نیز آثار بازمانده از این شاعر گرانمایه اشاره می‌شود. همچنین، به تحول روحی رضی‌الدین و گرایش او به تصوف پرداخته می‌شود و سرانجام، به ضرورت تصحیح آثار او با ذکر شواهدی از دیوان وی اشاره خواهد شد.

خراسان در قرون اولیه اسلامی به چهار ربع تقسیم گردید و هر ربعی به نام یکی از چهار شهر بزرگی که در زمانهای مختلف کرسی آن ربع بود، خوانده می‌شد. این چهار ربع عبارت بود از نیشابور، مرو، هرات و بلخ. پس از فتوحات اول اسلامی، کرسی ایالت خراسان مرو و بلخ بود. بعدها امرای سلسله طاهریان مرکز فرمانروایی خود را به ناحیه باختر برده، نیشابور را، که شهر مهمی در غربی‌ترین قسمت‌های چهارگانه بود، مرکز امارت خویش قرار داده بودند.^۱

براساس روایات اسطوره‌ای، انوش بن شیث بن آدم اول کسی بود که بنای قهندز نیشابور نهاد و ایرج، پسر فریدون، بر آن عمارت بیشتر کرد و منوچهر بر حوالی قهندز خندق حفر کرد:

قهندز به شهر نیشابور کرد که گویند باداد شاپور کرد

در زبان فارسی امروز، نام این محل نیشابور و معرب آن «نیسابور» است. اما ظاهراً صورت اولیه قدیم آن از کلمه «نیوشاه پور» که به معنی «چیز» یا «کار خوب» یا «جای خوب شاه» بوده است و منسوب به شاپور دوم، پادشاه ساسانی، است که در قرن چهارم میلادی به تجدید بنای آن شهر همت گماشت. بانی اول نیشابور، شاپور اول، پسر اردشیر بابکان مؤسس سلسله ساسانی است.^۲

نیشابور، پس از فروپاشی دولت ساسانی و شکست نظامی ایرانیان، به دست عبدالله ابن عامر گشوده شد و به سال ۳۰ ق پرچم اسلام در این شهر برافراشته شد. نیشابور تنها شهری است که در مسیر طولانی مدینه تا مرو بخت یار و به میزبانی امام هشتم شیعیان، حضرت ثامن الحجج علی بن موسی الرضا علیه السلام مفتخر شد^۳ و در جهان اسلام مشهور و جاودانه گشت. امام در نیشابور در خانه یکی از زنان نیکوسیرت و پرهیزگار نیشابور، به نام پسند، نزول اجلال کردند و این افتخار، بیش از پیش، مایه سرافرازی و استقبال بی نظیر مردم نیشابور شد. حدیث معروف «سلسله الذهب» را (کلمه لا اله الا الله حصنی فمن قال لا اله الا الله دخل فی حصنی و من دخل فی حصنی امن من عذابی بشرطها و شروطها و انا من شروطها) در روایات متواتر آورده‌اند.^۴

نیشابور از بزرگ‌ترین مراکز تجارت عالم اسلامی بوده و کاروان‌سراها و خانه‌ها و تیمها در آن قرار داشته است؛ از قبیل سرای میکالیان، که به خاندان بسیار معروف میکالی متعلق بوده، و خان طرائفین، که بازار اسباب‌بازی فروشها و تجار لوازم تزئینی بوده است.^۵

نیشابور پس از فتنه مغول دوباره آباد گردید. ابن بطوطه، که در قرن هشتم، آن را دیده بود، گوید: «شهری معمور است و مسجدی زیبا دارد که چهار مدرسه اطراف آن است و آن شهر از فرط حاصل‌خیزی و کثرت میوه‌ها دمشق کوچک خوانده می‌شود».^۶

باری، نیشابور در نگاه من فشرده‌ای از ایران بزرگ و شهری در میان ابرهای اسطوره و نیز روشنای تاریخ با صبحدمی که شهره آفاق است. از یک سو لگدکوب سم اسبهای بیگانه در ادوار



مختلف و از سوی دیگر همواره حاضر در بستر تاریخ است که گاه در اندیشه خیام، زندقه‌آمیز و فلسفی، جلوه می‌کند و گاه روشن از آفتاب اشراق و عرفان در چهره عطار آشکار می‌شود.^۷ شخصیت‌های صاحب صلاحیت و اهل نظر که درباره اهمیت تاریخی و فرهنگی نیشابور گفته‌اند، بسیارند. این شهر، قبل از یورش هستی‌سوز تاتاران، یکی از بزرگ‌ترین مراکز تمدن و فرهنگ جهان بوده است؛ زیرا یگانه تمدن پیشین در قرون دوم تا هفتم هجری تمدن اسلام و مطرح‌ترین شهرهای آن بغداد در غرب و نیشابور در شرق با مدارس و نظامیه‌ها و حوزه‌ها و حلقه‌های درس و بحث و مراکز فرهنگی گونه‌گون بود. در عصر رضی‌الدین نیز نیشابور از مراکز فعال و پرجنب‌وجوش فرهنگی ایران و جهان اسلام بود که ادیبانی سترگ و شاعرانی بی‌بدیل را پرورد؛ رضی‌الدین نیشابوری نیز یکی از این بزرگان است.

سخن آخر اینکه برای بازسازی این نیشابور باید جان کند. با شعارهای روزنامه‌نویسان و فرمایش‌های خطیبان حرفه‌ای هیچ کاری نمی‌توان انجام داد. باید تلاش کرد و هر پاره‌ای از این موجودیت را، با هر وسیله‌ای که امکان‌پذیر است، به دست آورد و بررسی کرد و شناخت، درست مانند قدحی بلورین از میراث نیاکان تو که بر سنگ شکسته است و هر پاره‌ای از آن در گوشه‌ای افتاده و تو می‌خواهی اجزای پراکنده آن قدح شکسته را با کیمیای عشق به هم جوش دهی و آن را از نو بیافرینی. تا این قدح کامل شود، به تمام ذرات گمشده آن نیاز داری.^۸ اوراق این مقال پاره‌هایی است از آن قدح بر سنگ شکسته.

رضی‌الدین نیشابوری از سرایندگان روزگار ایلک‌خانان و از ستایشگران این خاندان است. از این رو مناسبت دارد به اختصار به این دودمان پرداخته شود. اما قبل از پرداختن به این مقوله قابل ذکر است که در مقطع زمانی حیات رضی‌الدین، یعنی قرن ششم هجری، ایران از وحدت سیاسی و اجتماعی کاملی برخوردار نبود. کافی است بدانیم که در قرن ششم هجری حدود ۱۹ خاندان بر جای جای ایران زمین حکومت می‌کردند و یکی از آنها، که حدود سه قرن و از جمله تمامی قرن ششم را بر بخشی از ایران استیلا داشت، ایلک‌خانان یا ایلک‌خانیه آل افراسیاب آل خاقان، خانان ترکستان، ملوک‌خانیه، خاقانان، قراخانیان قراخانی سلسله‌ای ترک‌تبار بودند که بر ماوراءالنهر حکومت داشتند و از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بودند. اهمیت دولت قراخانیان در

تاریخ آسیای مرکزی به دو دلیل است یکی آنکه این خاندان ترک نخستین حکومت اسلامی را در منطقه پدید آوردند و دیگر آنکه در ترک کردن فرهنگ این ناحیه سهم به‌سزایی داشتند.^۹ این سلسله از قرن چهارم تا قرن هفتم (هجری) قریب ۲۳۰ سال در ترکستان و ماوراءالنهر حکومت کردند و به سبب آنکه سلطهٔ سامانیان را در ماوراءالنهر برانداختند و در آنجا دولتی مقتدر به‌وجود آوردند و به تربیت شعرا و ترویج ادب و فضل اهتمام کردند، در تاریخ ایران بعد از اسلام شهرت و اهمیت یافتند. این سلسله از نژاد ترک چگلی بوده و مدتها در کاشغر و بلاساغون و ختن و ماوراءالنهر حکومت می‌کرده‌اند.

این سلسله که امرای متعددی یافت به سه شعبهٔ مهم تقسیم شد: یکی از کاشغر و ختن و بلاساغون، دیگری در بخارا و سومی در ماوراءالنهر حکومت می‌کردند.

موضوع قابل توجه آن است که قراختانیان نتوانستند قلمرو تسلط خود را از رود جیحون فراتر ببرند. این به دلیل عدم تمایل آنان به تسلط بر بلاد آبادان و پر ثروت خراسان آن روز نیست، بلکه وجود دولت مقتدر محمود غزنوی و تسلط او بر خراسان همواره مانع نفوذ قراختانیان و پیشرفت آنان به طرف مغرب بود و زمانی که قدرخان بدین کار مبادرت ورزید به سختی تنبیه شد و بعد از مرگ محمود غزنوی هم تجزیهٔ حکومت قراختانیان در اتحاد دولت غزنوی با بعضی از آنان مانع حمله و تجاوز بعضی دیگر به خراسان بود. خاصه غزان سلجوقی، اندکی بعد از فوت محمود بر خراسان، تسلط یافتند و نه تنها مانع قراختانیان از حمله و تجاوز به مغرب شدند، بلکه خود نیز بر ایشان تاختند و به زودی آنان را مطیع خود کردند.

در میان خانان و خان‌زادگان این خاندان امرای مردم‌دوست و شاعرپرور دیده شده‌اند. حتی بعضی از امرای این سلسله به زبان فارسی شعر سروده‌اند و اشعار آنان در کتب ادب نقل شده است؛ از جملهٔ آنان یکی امیرعلی بوری‌تکین است. میرعلی از شاعران مشهور قرن پنجم است و اشعار وی در ترجمان‌البلاغه و حقائق‌السحر آمده است.

قطعهٔ زیر از او نقل می‌شود:

به پنج حال به عاشق همی بماند شمع که بر شمردم هر پنج را بگير شمار
به گونه و به سرشک و گداز و سوزش دل به سان عشق تا روز هر شبی بیدار^{۱۰}



دیگری جلال‌الدین قلیچ طمغاج‌خان ابراهیم، سلطان سمرقند است که خطی خوش داشت و در جوانی شعر می‌سرود و از جمله اشعار اوست:

دریاب که تر می‌کند از خون جگر هجران تو از هر مژه دستارچه‌ای

رضی‌الدین نیشابوری نامش رضی‌الدین ابوجعفر محمد نیشابوری^{۱۱} و زادگاهش شهر نیشابور است. زادروزش در جایی ثبت نشده است. اما سال فوتش را ۵۹۸ هجری ذکر کرده‌اند.^{۱۲} «از ابتدای عالم تا این غایت بر فلک علم خورشیدی از او تابنده‌تر و در میدان بیان سوری از او تازنده‌تر نبوده است. صاحب قرآن عالم علم که آفریدگار سبحانه و تعالی - در علم بر بصر بصیرت وی چنان گشادی که تا منقرض عالم هرکس که لم و لانسلم می‌گوید همه از در دریای فضل او مقترف خواهند بود و به تقدم و پیشوایی از معترف و چون طبع لطیف او از استنباط دقایق معانی فقه و احکام و استخراج نکات نظر و حل اشکالات آن سامتی آوردی گاه‌گاهی احماضی کردی و برای تشحید خاطر و تفکر طبع قصیده‌ای نظم کردی و شعری پرداختی (فله دره ما انقی دره) او را به دو لغت شعر است و شعر تازی او اندک است. اشعار رضی‌الدین نیشابوری در نهایت عذوبت و سلاست است و او را باید در طبقه اول از قصیده‌سرایان شمرد. دیوان او را قریب به ۴۰۰۰ بیت برشمرده‌اند. دیوان وی در هیچ‌یک از فهرستهای کتابخانه‌های معروف اروپا ثبت نشده است و خوف آن است که از میان رفته باشد.»^{۱۳}

تذکره‌نویسان و نویسندگان از او با تعابیر و عناوین و اوصاف ستایش‌آمیز یاد کرده‌اند: «خواجه امام استاد رضی‌الدین منشی الکلام»^{۱۴}؛ «استاد استاتذه»، پیشوای دانشمندان و استاد البشر^{۱۵} در حلقه درس او ۴۰۰ فقیه فاضل به شاگردی می‌نشستند. او در تدریس روشی داشت که پیشینانش نداشتند. پیش از او روش مناظره قانونمند نبود و او برای آن قاعده نهاده از این‌رو شاگردانش از هم‌روزگاران خویش برتر بودند. او بر هرکس که نام فقیه دارد منت دارد زیرا فقیهان پس از وی راه او را رفته‌اند.^{۱۶} سایر عناوین و اوصاف ستایش‌آمیز او که در منابع آمده است عبارتند از:

از «فحول شعرا»^{۱۷} و از «فحول رجال»^{۱۸}؛ «در فقه تبحر داشت»^{۱۹}؛ «در فقه و خلاف صاحب اطلاع و اثر فرهنگ فارسی در همه علوم مسلم بود»^{۲۰}؛ «استادی و مهارتش در سخن از کلام او

مشهود است»^{۲۱}؛ «در علم مناظره نظیری برای او نمی‌شناختند»^{۲۲}؛ رضی‌الدین با وجود اهمیت مقام علمی، در شاعری هم شهرت یافت و شمس قیس رازی در کتابش بارها از شعر او شاهد آورده که اهمیت او را در هنر شاعری در عصر خویش نشان می‌دهد.^{۲۳} دکتر زرین‌کوب درباره او آورده است که «رضی‌الدین نیشابوری از اجله فقها و علمای قرن ششم به‌شمار است و او علاوه بر مراتب علم و دانش دارای ذوقی سرشار و طبعی لطیف بود و اشعار نیک می‌سرود و بیشتر مهارت او در قصیده و قطعه است».^{۲۴}

مولوی نیز بیتی را از رضی‌الدین (گلی یا سوسنی یا سرو یا ماهی نمی‌دانم/ از این آشفته بی‌دل چه می‌خواهی نمی‌دانم) در دفتر ششم مثنوی بعد از بیت ۷۰۷ موضوع حکایتی (حکایت مطربی که در بزم امید بود) لطیف قرار داده است که نشان‌دهنده قبول و رواج شعر رضی‌الدین در عصر مولوی است.

استادان رضی‌الدین

بیشتر تذکره‌ها گواهی می‌دهند: «رضی‌الدین از شاگردان شرف‌الدین محمد بن مسعود مسعودی مروزی بخاری. دانشمند این زمان بوده است».^{۲۵} استاد دیگر او حسین بن احمد خطیبی، پدر بهاء ولد جد مولوی، بود رضی‌الدین از محضر وی تلمذ کرده بود.^{۲۶} افلاکی هم در مناقب‌العارفین به این نکته اشاره کرده است.

از کسانی که رضی‌الدین به آنها ارادت داشته است یکی سیف‌الدین باخزی، از مشایخ و شاعران قرن هفتم است که وی را مدح گفته، و دیگری مجیرالدین نجم بن محمد یا نصر بن احمد دهستانی است که علاوه بر ستایش او کتاب مکارم/اخلاق را نیز به نام او تالیف کرده است. رضی‌الدین در مقدمه کتابش چنین آورده است: «از مدتی مدید و عهدی بعید باز خاطر نگران بود و ضمیر ملتفت و همتی دامن گیر که در محاسن سیر تالیفی کرده شود و روزگار به فرصت آن مسامحت نمی‌نمود تا شبی که فرصت خدمت مجلس عالی مجیرالدین نصر بن احمد دهستانی دست داده بود ذکر آن تمنی تازه شد به اتمام اجازت فرمود و بر لفظ گهربار راند که دیباچه آن را با ذکر من مطرز باید کرد. اشارت او را به امثال تلقی کرده‌اند».^{۲۷}



شهرت رضی‌الدین نیشابوری در فن خلاف و مناظره است که تا آن زمان قواعد ضبط‌شده‌ای نداشت و برای اولین بار رضی‌الدین آنها را جمع‌آوری و ثبت و ضبط کرد. شهرت دیگر او شاعری است. رضی‌الدین در هر کدام از آنها شاگردانی دارد. در مورد اول به علت اشرافی که به فقه و علوم زمانه داشت مجالس و محافل درس او با انبوه شاگردان و حتی بزرگان و معاریف مواجه می‌شد. گویند فخرالدین رازی به بخارا آمد و به حلقهٔ درس او شد که در آن حلقه ۴۰۰ فاضل همچون رکن‌الدین عمیدی و رکن‌الدین طاووسی و از این دست مردم و پایین‌تر از ایشان شرکت می‌کردند.^{۲۸}

شاگرد برجستهٔ دیگر او بعد از رکن‌الدین عمیدی، شمس طبسی (متوفی ۶۱۸ هجری) است که قاضی زادهٔ طبس و از علمای عصر بود.^{۲۹} از جمله کسانی که در شعر به او توجه داشته‌اند امیرخسرو دهلوی است؛^{۳۰} او خود اذعان دارد که در غزل به سعدی، در مثنوی به نظامی، در موعظه به سنائی و خاقانی و در مدح به رضی‌الدین نیشابوری و کمال‌الدین اسماعیل نظر داشته است.^{۳۱}

مطلب دیگری که شایستهٔ ذکر است سفرهای رضی‌الدین است. قزوینی در آثار ابلاد می‌آورد که «اما علامه رضی‌الدین نیشابوری پیشوای دانشمندان ... ریشه در نیشابور داشت و در بخارا می‌زیست».^{۳۲} رضی‌الدین در کتاب خود، مکارم اخلاق، می‌نویسد که مدتی در بلخ به سر برده است و نحوهٔ یادکرد او از اتفاقات بلخ به گفتار کسی می‌ماند که خود شاهد ماجرا بوده است و امام فخر رازی در سفری که به ماوراءالنهر داشته رضی‌الدین را در بخارا ملاقات کرده است و با او مناظره و گفتگو داشت.^{۳۳}

آذر بیگدلی مدتی او را ساکن سمرقند می‌داند که در آنجا به خوشی زندگی می‌گذرانده و محترم بوده و چند نوبت نیز حج گزارده است.^{۳۴}

تصوف رضی‌الدین نیشابوری

تذکره‌نویسان متقدم به تصوف رضی‌الدین چندان اشاره‌ای ندارند و بیشتر بر توانایی و چیرگی او بر علم مناظره و فقه و اخلاق نظر دارند. اما متاخرین برای او دو مرحله در زندگی معتقدند: نخست شاعری قصیده‌سرا و عالم و دانشمند که پس از مدتی تحول روحی در او به‌وجود آمده و یا دست غیبی او را به عالم عرفان رهنمون شده است. آن‌گونه که هدایت در *ریاض‌العارفین* می‌نویسد آخر الامر به سبب صفای طینت بلکه محض توفیق حضرت احدیت دست ارادت به شیخ معین‌الدین حموی عم شیخ سعدالدین حموی داده و پا در مرحله سلوک و مجاهده نهاد و در اندک زمانی عارج معارج عرفان و ناهج مناہج ایقان گردید و به سبک عرفا درآمد.^{۳۵} آذر بیگدلی درباره او آورده است که رضی‌الدین از فصحای شعرای زمان خود ... بوده آخر الامر ترک صحبت مردم کرده سالک طریق عرفان گشته است و در سبب ابتباه او آورده‌اند که چندی دل به جوانی بازرگان سپرده در سفرها همراه او بود تا اینکه در یکی از سفرها بیمار شد. گذار کاروان به بیابانی هولناک خونخوار افتاده و چون همراهان او را محتضر دیده از حیات او نومید و مجال توقف در آن دشت خطرناک نیافته نفری را بر بالین او گذاشته خود رفتند که بعد از فوت به دفن او پردازد. آن مرد نیز از شدت خوف به اندک فاصله‌ای به دنبال کاروان رفت و آن فقیر را آن شب در آنجا تنها گذاشت تا اینکه سحر رضی‌الدین چشم گشود. خود را تنها یافت و کسی را در بالین ندید. خود می‌گوید که در آن حال با خود گفتم که اگرچه از وفور گناه روی التماس ندارم اما کریمان همیشه به مقتضای کرم از عاصیان جاهل و جاهلان عاصی در گذشته از ایشان عفو کرده‌اند و اشک ندامت و عرق خجالت بر رخسار روان کردم ناگه دیدم که شخصی از برابر من پیدا شد و پرسید: چونی و چه حالی داری؟ گفتم رنجورم و از یار و دیار دور. گفت: به خدمت معشوق حقیقی شو تا هرگز تنها نمانی و تیمار من بیمار کرده روان شد. من دامن وی گرفته از حال وی سؤال کردم. گفت: سلام من به معین‌الدین حموی برسان و بگو برادرت مرا نزد تو فرستاد. این بگفت و برفت. چون صبح شد خود را صحیح یافته و از قفای قافله شتافتم و به اندک فاصله‌ای به کاروان رسیدم. ایشان همگی تعجب‌کنان سوی من آمدند و من به ایشان التفات نکرده روانه حجاز شدم و بعد از زیارت حرمین شریفین به خدمت شیخ معین‌الدین، عم شیخ سعدالدین



حموی، رسیدم و تبلیغ رسالت کرده مدتی در خدمتش بودم.^{۳۶} مرحوم سعید نفیسی آورده است که «در پایان زندگی به گوشه‌نشینی و زهد پرداخته است».^{۳۷} در اشعار رضی‌الدین مضامین عرفانی دیده نمی‌شود از این رو شاید بتوان گفت که متاخرین به سنت تذکره‌نویسان دو مرحله زندگی برای او در نظر گرفته‌اند.

ممدوحان رضی‌الدین

گسترده‌گی و شیوع فراگیر پدیده حقیر مداحی در گستره ادب فارسی قبح و زشتی آن را از بین نبرده و حتی کسانی همچون رضی‌الدین را، که علامه و از ائمه فقه و استاد الاثمه بوده، نیز از شمار ستایشگران بی‌نصیب نگذاشته است. هرچند بزرگانی چون عطار رسالت سخن را به زشتی مدح نیالوده‌اند. او در منطق‌الطیر چنین سروده است:

شکر ایزد را که در باری نیم	بسته هر ناسزاواری نیم
من زکس بر دل کجا بندی نهم	نام هر دون را خداوندی نهم
نه طعام هیچ ظالم خورده‌ام	نه کتابی را تخلص کرده‌ام
همت عالیم ممدوحم بس است	قوت جسم و قوت روحم بس است ^{۳۸}

باری، رضی‌الدین که در حوزه حاکمیت خانیان می‌زیسته، زبان به مدح این خاندان گشاده است. تذکره‌ها او را معاصر و مداح قلج طمغاج‌خان ابراهیم بن حسین و پسرش نصره‌الدین قلج ارسلان‌خان عثمان که در ۶۰۹ کشته شده است، دانسته‌اند. مراد از این نصره‌الدین ارسلان‌خان همان نصره‌الدین قلج ارسلان‌خاقان عثمان بن ابراهیم پادشاه آل افراسیاب است. از پادشاهان آل افراسیاب کسی که رضی‌الدین بیش از همه در مدح او سخن سروده است جلال‌الدین قلج طمغاج‌خان ابراهیم بن حسین پادشاه سمرقند است.

رضی‌الدین در قصیده‌ای با مطلع:

ای جان پادشاهی شمشیر آبدارت	زایزد هر آنچه خواهی آن باد در کنارت ^{۳۹}
که در مدح او سروده است. می‌گوید:	

ای یادگار گیتی زافراسیاب عادل
 مانع مباد گیتی از تو به یادگارت
 بیانگر این است که جلال‌الدین قلیج طمغاج خان قطعاً از سلسله آل افراسیاب بوده است. در
 قصیده دیگر با مطلع:

لفظم گهرفشان شد و طبعم لطیفه یاب
 از یمن ظل بارگه مالک الرقاب
 ضغماج‌خان عالم عادل که هیچ کوه
 با ضربت سنانش ندارد توان و تاب
 درباره او می‌گوید:

ای خسروی که عرصه موروث ملک تو
 دارد زخون خصمان طغرای اکتساب
 از این بیت پیداست پدران وی نیز پادشاهی کرده‌اند ...
 قصیده دیگری هم رضی‌الدین در ستایش جلال‌الدین ابوالمظفر قلیج‌خان ابراهیم حسین دارد با
 مطلع:

کسی باید که این قصه بدان درگاه بردارد
 که تارای شهنشاهی ز حال من خبر دارد؟
 بدانند خاطر انور که حرمان جناب او
 چه مایه بر دل پر درد این بنده اثر دارد؟
 هم اندر صبح بادا شام عمر بنده مادح
 اگر بی‌حضرت اعلی شب دردش سحر دارد^{۴۰}
 که پیداست در موقع دوری از حضور او و شاید دوری از پایتخت سروده است. چون درباره‌اش
 می‌گوید:

جلال دولت عالی قلیج طمغاج‌خان شاهی
 که بر خوان سخای خود جهان را ما حضر دارد
 این جلال‌الدین طمغاج‌خان پسری داشته است چغرتکین نام که در رودی غرق شده و
 رضی‌الدین بدین مناسبت قصیده‌ای سروده است و کاتب در صدر این قصیده نوشته است: و ایضاً
 در مرثیه خداوندزاده چغرتکین که در آب غرق شده:

سزا بود که شود اشکل ملک و دولت خون
 روا بود که شود چتر لهُو و انس نگون
 که ملک عالم از قصد چرخ نیشی خورد
 که درد آن نپذیرد سکون به هیچ سکون
 فراخ بذل شهنشاه‌زاده‌ای شاهی
 که تنگ بود جهان را زخیل او هامون
 غریق گشت به رودی درون که هرچشمی
 شدست از ان رود امروز رشک صد جیحون
 که دید هرگز دریا فتاده‌اند رود؟
 زهی عجایب احکام ایزد بیچون ...^{۴۱}



بدین گونه رضی الدین نیشابور از پادشاهان آل افراسیاب نخست رکن الدین طمغان خان یا قلیج طمغان خان مسعود بن قراخان حسن را که تا حدود ۵۶۲ یا ۵۶۹ هجری پادشاه سمرقند بوده، مدح کرده است و سپس مداح رکن الدین حسین که ممکن است برادر او بوده باشد و پس از آن ستایشگر پسر او، قلیج طمغاج خان ابراهیم بن حسین، شده که در حدود ۵۹۷ هجری درگذشته است و پس از آن مداح پسر وی، نصره الدین قلیج ارسلان خان عثمان بن ابراهیم، شده که در ۶۰۹ هجری کشته شده است.^{۴۲}

از دیگر ممدوحان او مجیرالدین نجم بن احمد الدهستانی است که رضی الدین کتاب مکارم اخلاق خویش را به درخواست او به تحریر درآورده است و نامش را در دیباچه کتاب آورده است. ممدوح دیگری سیف الدین محمد بن عبدالعزیز ملقب به صدر جهان از رؤسای حنیفه ماوراءالنهر و از صدور و بزرگان است که تا حدود ۶۱۷ هجری در قید حیات بوده است.

از رضی الدین نیشابوری دیوان شعری به فارسی و کتاب مکارم اخلاق، نیز، به فارسی برجا مانده است. اثر دیگر او کتاب محیط درباره فقه است که در قاموس الاعلام ترکی چنین آمده است «ده واقع او المشدار فقه دایر محیط» همچنین اثری دیگر، موسوم به روضه الوفا را به او نسبت داده اند.

کتاب مکارم/اخلاق همّت مرحوم محمدتقی دانش پزوه در سال ۱۳۴۱ش از طرف دانشکده علوم معقول و منقول دانشگاه تهران به همراه گشایش نامه منسوب به خواجه نصیرالدین توسی منتشر شده است. در مقدمه آن آمده است که «این کتاب به روش نصیحة الملوک غزالی به نگارش درآمده است و آمیخته است با داستانها و حکایات و آثار مذهبی و متکی است به تجارب و ملاحظات اجتماعی و آراسته به سخنان بزرگان آموخته و گرم و سرد چشیده و نزدیک به فهم توده مردم که نتایج نیک و بد رفتار و کردار آدمی را با تمثل به حکایت مشهود می سازد. رضی الدین ابوجعفر ... این کتاب را به نام مجیرالدین نجم بن محمد یا نصر بن احمد دهستانی ساخته است. در دیوان خود هم از او ستایش کرده است.^{۴۳}

در دیوان رضی‌الدین قصاید و مقطعات فراوان در مدح نصیرالاسلام مجیرالدین نامی هست که در عنوان یکی از آنها نوشته شده «ایضا یمدح الامام الاجل الاعز مجیرالدین نصیرالاسلام و المسلمین سفیر دارالخلافة» و در عنوان دیگری نوشته شده است «یمدح الاجل مجیرالدین نصیرالاسلام سفیر دارالخلافة حرس الله علوه» ولی چون مکرر در قصیده و قطعه وی را مدح گفته پیداست که این مجیرالدین نصیرالاسلام مدتها در ماوراءالنهر ساکن بوده و چنان می‌نماید که «سفیر دارالخلافة» لقب او بوده است. احتمال بسیار می‌رود که این مجیرالدین نصیرالاسلام سفیر دارالخلافة که رضی‌الدین این اشعار را در مدح او سروده است همان مجیرالدین نصر بن احمد دهستانی باشد که کتاب مکارم/الاخلاق برای او نوشته شده و در این صورت این نسخه که من (سعید نفیسی) دارم، همان کتابی است که حاج خلیفه در کشف‌الظنون از رضی‌الدین نیشابوری می‌داند.^{۴۴}

دکتر علی‌اصغر حلبی هم در کتاب تاریخ تمدن اسلامی در زیر عنوان «تاریخ اخلاق و کتب اخلاقی» به آن پرداخته است و می‌گوید «باید به خاطر داشت در کتب اخلاق شیعه و اهل سنت اخلاق را براساس علم و جهل بحث می‌کنند و مرادشان این است که هرکس عالم باشد اخلاق او حسنه است و کار بد از او صادر نمی‌شود و هرکس جاهل باشد کارهای او قهراً بد و شر باشد. نمونه‌های این بحث را در اصول کافی (ج ۱، ص ۳۰-۱۰، چاپ تهران، اسلامیه، ۱۳۷۴ق) و کتاب محاضرات راغب اصفهانی «ج ۱، ص ۲۷-۱۳، چاپ بیروت، مکتبه الحیاه ۱۹۶۱) می‌توان دید که در هر کتاب بحث از مکارم اخلاق را بیان علم و جهل آغاز می‌کند».^{۴۵}

استاد مجتبی مینوی در کتاب سیرت جلال‌الدین منکیرنی می‌نویسد «رضی‌الدین نیشابوری صاحب طریقه‌ای بود در علم خلاف و مناظره که به‌نام او شناخته می‌شد و در آن باب کتابی نوشته بود در سه مجلد به‌نام الطریقه‌الرضویه ولی شاگرد او، رکن‌الدین عمیدی که این طریقه را از او فراگرفته بود، آن را تکمیل کرد و به‌نام خود او الطریقه‌العمیدیه مشهور شد و نیز تصنیف مفردی در آن باب نوشت».^{۴۶}

با این تفصیل، آثار رضی‌الدین نیشابوری عبارتند از:



۲- کتاب محیط؛

۳- مکارم اخلاق؛

۴- الطریقه الرضویه؛

۵- دیوان اشعار.

دیوان رضی‌الدین نیشابوری، که نگارنده با تشویق بزرگان ادب آن را تصحیح کرده است یکی از صدها اثری است که کمتر به آن توجه شده است. ارزش اشعار رضی‌الدین به‌طور مسلم در سیر شعر فارسی و سبک‌شناسی خود را نمایان خواهد کرد که البته از حد این مقاله خارج است.

خود او درباره لطف طبع، شیوه شاعری و سبک بیانش می‌گوید:

لطیف شیوه شعری و بوالعجب طرزی که گشته‌اند خلاقی ره‌ی بدان سببت

و در مقام مرء و ستیزه‌گری با حسودان شاعرنما و مقابله‌کنندگان شعر خویش می‌گوید:

جست هرکس شیوه شعر تو را با صد نقار چرخ و الله گر کسی را می‌دهد زان یک شعیر
به‌طوری‌که از اشعار رضی‌الدین برمی‌آید و هرمان آته هم آورده است، تخلص او ره‌ی است.
مسعود سعد در اشعار خود غالباً کلمه «بنده» را به‌جای تخلص به‌کار برده و همین عنوان را شاعر دیگر بعد از او یعنی رضی‌الدین، که مداح قلج صمغاج‌خان حکمران ترکستان بود و در حوالی ۵۵۸ هجری در سمرقند اقامت داشت، نیز به‌کار می‌برد.^{۴۷}

- تو را هرکس به خیری بنده باشد ره‌ی خاص از برای لطف عامت

- هم ره‌ی دارد دل‌بستگی خدمت تو هم تو را دسترس تربیت کهن‌تر هست

- بنده معذورست اگر بی‌لطف تو ببرد سر این ره‌ی را رسم کم رفتست بی‌جان زیستن

عوفی دیوان وی را ۴۰۰۰ بیت ذکر کرده^{۴۸} و استاد فروزانفر قریب ۲۰۰۰ بیت آورده است.^{۴۹} نسخه‌ای از دیوان رضی‌الدین در تصرف استاد گرانمایه مرحوم سعید نفیسی بوده که به ۲۵۰۰ بیت می‌رسیده است.^{۵۰} اما آنچه در دیوان تصحیح شده اینجانب آمده ۲۶۲۵ بیت است.

در پایان این مقاله نمونه‌هایی از ابیات رضی‌الدین، که شواهد بدیع و نغزی برای برخی لغات و ترکیبات است، ذکر می‌شود:



ای مجیرالدین ای عمر سخا عمرت باد
 خدمت از بنده بود بنده تو را می‌جویم
 میرداد و کرم امروز کف تست جز او
 تا آنجا که ...

آنکه و صفش سبب رونق و زیب خلدست
 چرخ هر لحظه به نام دگرش می‌خواند
 نزهت خلد در این بقعه فرخنده نهاد؟
 گاه دانشکده و گاهی اقبال‌آباد^{۵۱}
 یا این ترکیب

ای سروری که دشمن اشتر نسب ز تو
 اشتر نسب: ترکیب تازه است به معنی ترسو و وامانده به کار رفته و در لغت‌نامه نیامده است.
 از آفتاب دولت تو قطره سرشک
 هم تمثیل خوب و زیبایی می‌تواند باشد و هم تلمیح قشنگی
 گر کسی معروف شد از بعد تو ای بس کسا
 کز پی عیسی امام خویش بینم خر گرفت
 بیت را (امثال و حکم) ندارد.
 به تاج و تخت تنها نام شاهی کی درست آید

که نه عیسی توان خواندن هر آن کس را که خر دارد^{۵۲}
 هر که خر داشت عیسی نیست در امثال و حکم نیامده است.
 چنانکه خصم تو را دیده‌ام نشاید گفت
 که زنده ماندست آری کفن نمی‌دارد
 مرحوم دهخدا «از بی‌کفنی زنده است» را بدون شاهد، به «آه در بساط ندارد» ارجاع داده است.
 ولی چنین نمونه‌ای ندارد. بنابراین می‌شود زیر مدخل (از بی‌کفنی زنده است) بیت را آورد.
 بر هر گوهر که دیدی و لعلی ز خون دل
 آنجا بدان که رنجی برد دست آفتاب
 مصراع دوم در نسخه هند این گونه است: «آنجا بدان که رنجی بر دست ماهتاب» که نشان می‌دهد
 قدما «ماهتاب» را هم لعل‌گر می‌دانسته‌اند.
 جز در جناب تو نزنم خیمه ثنا
 و ر چوب در دهان کندم چرخ چون طناب



مصراع دوم به احتمال زیاد مثل است: ولی *امثال* و حکم در این زمینه شاهدهی ندارد. بیت در فرهنگ جهانگیری آمده ولی برای شاهد لغت و این گونه است جز در چناب تو و (چناب) را معنی کرده: «کلیچه خیمه».

از زیبایی شعرش چند نمونه آورده می شود:

باران تیره گشته شبان روزی و عدو ز اشتر دلی خویش چو خر مانده در خلاب^{۵۴}
بیت مثل است و با دو تمثیل همراه است: «اشتر دلی» که کنایه از ترس است و یکی «خر در خلاب ماندن»: کنایه از واماندگی

بر دشمن از فراخی غاریست هر جراحت زان خنجری که باشد همواره یار غارت
محل ضربه شمشیر را مانند غار دیده است. از غار به کلمه «یار غار» رسیده و بعد به خنجر تشخیص داده است. «یار غار» تلمیح است و ارسال مثل هم در بیت هست. «یار غار» تشبیه هم دارد. تشخیص هم هست.

نمونه ای دیگر از ابیاتی که مثل است و در *امثال* و حکم نیامده است:

در ابلهی نماید دعوی خسروی تیغ تو را نباید آموختن جواب^{۵۵}
گر نکبتی نمود فلک تنگ دل مشو در باغ و دور گیتی گل هست و خار هست
نه درد خار و مکت او هست پایدار نه نیز عهد هیچ گلش استوار هست^{۵۶}
زمن پیچیده بر انگشت این جرم که ناخن نیستش تا سر بخارد^{۵۷}
خون همی ریزی و نکنی به جز این شغل دگر خوب راهی زده ای مردم یک فن باید^{۵۸}
لباس بختم کوتاه چرا چنین آید چو هر لباس که باشد مرا دراز آید^{۵۹}
شکوفه بر سر دیوار باغ یادم داد ز آفتاب عدوی تو بر سر دیوار^{۶۰}
این همه هست مرا غره نمی باید شد که جهان سفته نوازست و فلک خس پرور^{۶۱}

و نمونه ای از ترکیبات: (اعداد مربوط به دیوان رضی الدین است)

آب آتش/ ۱۴۷	تسکین فتنه/ ۹۵	راز غم/ ۱۷۸
آرزوی دیده/ ۶۷	تنور چرخ/ ۱۴۷	زهر اندیشه/ ۱۰۴
آیینۀ امید/ ۶۷	جام بخت/ ۴۳	ژاژ پریشان/ ۱۵۱



سایه امل / ۷۱	چراگاه سخا / ۱۶۴	براق شوق / ۷۰
شارع تیغ / ۵۴	حجره درد / ۴۶	بیمار بخل / ۵۰
مرهم جود / ۱۳۰	خارخار کرم / ۸۸	پای جور / ۱۷۵
نوبهار کرم / ۸۸	دریچه سخا / ۶۳	پای سودا / ۱۰۷
هودج غفران / ۶۸	ذخیره قارون / ۱۴۱	پنهای تار موی / ۱۲۱

از این نمونه‌ها در این گونه آثار به فراوانی می‌توان جست.

پی‌نوشت‌ها

۱. لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی، ص ۴۰۸.
۲. همان، ص ۴۰۹.
۳. نظریان، حسن، *خبرنامه مرکز نیشابورشناسی*، ص ۲.
۴. حسینی مظاهری، آیت ا...، چهارده معصوم، ص ۱۱۶.
۵. میهنی، محمد بن منور، *اسرارالتوحید فی مقامات الشیخ ابی السعید*، ص ۷۵.
۶. لسترنج، ص ۴۱۲.
۷. حاکم نیشابوری، ابوعلی...، *تاریخ نیشابور*، ص ۱۳.
۸. همان.
۹. ورهرام، غلامرضا، *تاریخ آسیای مرکزی در دوران اسلامی*، ص ۱۱۴.
۱۰. رادویانی، محمدعمر، *ترجمان البلاغه*، ص ۴۸.
۱۱. آقابرگ تهرانی، *الذریعة الی تصانیف الشیعه*، جزء ۱۲، ص ۱۴.
۱۲. دانش‌پژوه، مکارم‌الانحلاق، ص «الف».
۱۳. عوفی، محمد، *لباب‌الالباب*، جلد اول، ص ۲۱۹.
۱۴. بیهقی، ابوالفضل، *تاریخ بیهقی*، ص ۱۳۹۸.
۱۵. ضیع‌الدوله، محمدحسن‌خان، *مطلع‌الشمس*، جلد سوم، ص ۱۶۶.
۱۶. قزوینی، ذکریا بن محمد، *آثارالبلاد و اخبارالعباد*، ص ۵۴۸.
۱۷. بیهقی، همان، ص ۱۳۹۸.
۱۸. رازی، امین‌احمد، *هفت اقلیم*، جلد دوم، ص ۲۴۳.
۱۹. *نام‌آوران فرهنگ ایران*، ص ۳۰۶.
۲۰. هدایت، *مجمع‌الفصحا*، ص ۳۱۶.
۲۱. صفا، ذبیح‌ا...، *تاریخ ادبیات در ایران*، جلد ۲، ص ۸۵۰.
۲۲. *مجله یادگار*، ص ۸۹.
۲۳. زرین‌کوب، عبدالحسین، *از گذشته ادبی ایران*، ص ۳۲۳.
۲۴. فروزانفر، بدیع‌الزمان، *زندگی مولانا*، ص ۷.

۲۵. نفیسی، سعید، تاریخ نظم و نثر در ایران، ج اول، ص ۹۹.
۲۶. زرین کوب، عبدالحسین، سرزمین، ج اول، ص ۹.
۲۷. نیشابوری، رضی الدین، مکارم اخلاق، ص ۸.
۲۸. نام‌آوران فرهنگ ایران، ص ۳۰۶.
۲۹. زرین کوب، از گذشته ادبی ایران، ص ۳۳۳.
۳۰. کزازی، میرجلال‌الدین، دُر دریای دری، ص ۱۶۵.
۳۱. زرین کوب، عبدالحسین، با کاروان حله، ص ۲۶۱.
۳۲. قزوینی، زکریا بن محمد، آثار البلاد و اخبار العباد، ص ۵۴۸.
۳۳. همان، ص ۴۴۴.
۳۴. بیگدلی، لطفعلی بیگ بن آقاخان، آتشکده آذر، جلد دوم، ص ۶۸۲.
۳۵. عرفای نیشابور، ریاض العارفین، ص ۶۵.
۳۶. بیگدلی، همان، ص ۶۸۲.
۳۷. نفیسی، همان، ص ۱۰۲.
۳۸. نیشابوری، عطار، منطق الطیر، ص ۲۵۳.
۳۹. نیشابوری، رضی الدین، دیوان، ص ۴۵.
۴۰. همان، ص ۵۴.
۴۱. همان، ص ۹۴.
۴۲. نیشابوری، رضی الدین، مکارم اخلاق، ص ۲۰۷.
۴۳. همان، ص «الف».
۴۴. بیهقی، همان، ص ۱۳۳۹.
۴۵. حلبی، علی اصغر، تاریخ تمدن اسلام، ۱۵۱.
۴۶. خزندری نسوی، شهاب‌الدین محمد، سیرت جلال‌الدین منکبرنی.
۴۷. اته، هرمان، تاریخ ادبیات فارسی، ص ۱۰۱.
۴۸. عوفی، محمد، همان، ص ۲۱۹.
۴۹. فروزانفر، همان، ص ۷.
۵۰. نفیسی، تاریخ بیهقی، ص ۱۳۳۹.
۵۱. نیشابوری، رضی الدین، دیوان، ص ۱۰۳.
۵۲. همان، ص ۵۰.
۵۳. همان، بیت ۲۷۹.
۵۴. همان، ص ۴۳.
۵۵. همان.
۵۶. همان، ص ۱۴۳.
۵۷. همان، ص ۱۱۳.
۵۸. همان، ص ۱۲۲.
۵۹. همان، ص ۱۴۴.
۶۰. همان، ص ۶۴.
۶۱. همان، ص ۶۹.

منابع

- آذر بیگدلی، لطفعلی، آتشکده، تصحیح حسن سادات ناصری، تهران، امیرکبیر، ۱۳۳۷.
- اته، هرمان، تاریخ ادبیات فارسی، ترجمه دکتر رضازاده شفق، تهران، بنگاه کتاب، ۱۳۶۵.
- بیهقی، ابوالفضل، تاریخ بیهقی، تصحیح سعید نفیسی، تهران، سنائی.
- تهرانی، آقابزرگ، الذریعه الی تصانیف الشیعه، بیروت.
- حاکم نیشابوری، ابو عبدالله، تاریخ نیشابور، تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی، آگاه، ۱۳۷۵.
- حلبی، علی اصغر، تاریخ تمدن اسلام، تهران، بنیاد، ۱۳۶۹.
- دهخدا، علی اکبر، لغت‌نامه، دانشگاه تهران، ۱۳۷۲.
- دهخدا، علی اکبر، امثال و حکم، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۰.
- رادویانی، ترجمان‌البلاغه، به کوشش احمد آتش، تهران، اساطیر، ۱۳۶۲.
- رازی، امین احمد، هفت اقلیم، تصحیح جواد فاضل، تهران، علمی.
- رضی‌الدین نیشابوری، مکارم‌الاخلاق، تصحیح محمدتقی دانش‌پژوه، دانشگاه تهران، ۱۳۴۱.
- رضی‌الدین نیشابوری، مکارم‌الاخلاق، تصحیح محمدتقی دانش‌پژوه، دانشگاه تهران، ۱۳۴۱.
- رضی‌الدین نیشابوری، با کاروان حله، تهران، جاوید، ۱۳۵۵.
- رضی‌الدین نیشابوری، دیوان، تصحیح ابوالفضل وزیرنژاد محقق، ۱۳۸۲.
- زرین کوب، عبدالحسین، از گذشته ادبی ایران، تهران، بین‌المللی الهدی، ۱۳۷۵.
- زرین کوب، عبدالحسین، سرنی، تهران، علمی، ۱۳۶۴.
- صفا، ذبیح‌الله، تاریخ ادبیات در ایران، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۶.
- ضیع الدوله، محمدحسن خان، مطلع‌الشمس.
- عطاری، شیخ فرالدین، منطق‌الطیر، به کوشش سید صادق گوهرین، تهران، ۱۳۷۴.
- عوفی محمد، لبال‌الالباب، به کوشش ادوارد براون، ترجمه محمد عباسی، تهران، کتاب‌فروشی فخر رازی، ۶۱-۱۳۲۰.
- فروزانفر، بدیع‌الزمان، زندگی مولانا جلال‌الدین محمد مولوی، تهران، زوار.
- قزوینی، زکریا بن محمد، آثار‌البلاذ و اخبار‌العباد، ترجمه جهانگیر میرزا قاجار، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۳.
- کزازی، میرجلال‌الدین، در دریای دری، نشر مرکز تهران، ۱۳۶۸.
- لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ترجمه محمود عرفان، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۴.
- محوری ش سامی قابوس‌الاعلام صاحب و طابعی مهران استانبول، ۱۳۰۸.
- مجمع‌الفصحا.
- مظاهری، آیت‌الله حسینی، چهارده معصوم، کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، ۱۳۶۶.
- منور، محمد بن، اسرارالتوحید فی مقامات‌الشیخ ابی‌السعید، به کوشش محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران، انتشارات آگاه.
- نام‌آوران فرهنگ ایران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- نفیسی، سعید، تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی، تهران، انتشارات فروغی، ۱۳۶۳.
- نظیریان، حسن، خبرنگار مرکز نیشابورشناسی، سال اول، شماره ۲.
- ورهرام، غلامرضا، تاریخ آسیای مرکزی در دوران اسلامی، بنیاد پژوهش‌های اسلامی، ۱۳۷۲.
- یادگار، سال ۴، شماره ۹ و ۱۰، خرداد و تیر ۱۳۲۷.